

تحلیل معناشناختی «قرب الی الله» در قرآن کریم

اسماعیل علی‌خانی*

چکیده

معناشناسی (Semantics) بخشی از دانش زبان‌شناسی یا شاخه‌ای مستقل از آن است که از رهگذر آن می‌توان به تحلیل معنای واژه‌ها و جمله‌های یک متن پرداخت و جایگاه دقیق کلمه‌ها و ترکیب‌های آن را با توجه به نظام معنایی که در آن قرار دارد، به دست آورد. این نوشتار به تحلیل معناشناختی «قرب الی الله» در قرآن می‌پردازد. برای این منظور به واژه‌هایی که در حوزه معنایی (Semantic fields) بندگی خدا با واژه کانونی «قرب» ارتباط معنایی دارند، توجه شده است. تحلیل معناشناختی قرب در قرآن نشان می‌دهد که این واژه با اضافه به واژه «الله»، از معنایی تازه از مفهوم قرب حکایت دارد که با متفاهم آن در عصر نزول متفاوت است. این مفهوم در قرآن مانند ایمان ذومراتب است. مؤمنان، متقین و ابرار هر یک به مراتبی از قرب نائل آمده‌اند. انسان در سیر الی‌الله با پذیرش اسلام به قلمرو قرب الهی وارد می‌شود و با ایمان، عمل صالح، تقوی و برّ به هسته مرکزی آن نزدیک‌تر می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، قرب، قرب الی‌الله، نظام معنایی قرآن، شبکه معنایی قرآن، تقابل مفهومی.

مقدمه

نگاه معناشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، یکی از راه‌های دست‌یابی به دقایق معنا و پی بردن به مقصود اصلی گوینده است. این نوع نگاه، به طور خاص در یک متن دینی مانند قرآن - که به باور مسلمانان عیناً سخن خداوند و معجزه الهی است و از سطوح معنایی متعددی برخوردار است - به دلیل اهمیت پیام و نقش آن در تأمین سعادت جاودانه بشر اهمیتی مضاعف می‌یابد.

آنچه این رویکرد را به ویژه در مورد قرآن در خور توجه می‌سازد این است که این کتاب آسمانی، ضمن به‌کارگیری واژگان مأنوس جامعه نزول، به توسعه دستگاه معناشناختی زمان خویش پرداخته و تحولات شگرفی در معانی متعارف عصر خود ایجاد کرده و حتی در مواردی معنایی نو بر قامت واژگان پیشین پوشانده است؛ از این‌رو فهم صحیح واژه‌های این متن وابسته به فهم معنای آن واژه‌ها در عصر نزول و نحوه تعامل قرآن با آنهاست.

تعیین جایگاه معنایی دقیق هریک از مفردات قرآن با این روش، در گرو بررسی معانی واژه‌های قریب‌المعنی، واژه‌هایی که با واژه مورد نظر تقابل معنایی دارند و نیز سایر واژه‌های هم‌حوزه است.

ما در اینجا با الهام از رویکرد معناشناختی ایزوتسو^۱، مستشرق ژاپنی، ضمن تحلیل معناشناختی واژه قرب در قرآن به تبیین سیر تشکیکی قرب الهی، مراتب ارزشی و غیرارزشی آن و لوازم قرب الهی می‌پردازیم.

تعریف و تاریخچه اجمالی معناشناسی

معناشناسی (Semantics) در یک تعریف بسیط و ساده، اصطلاحی برای اشاره به مطالعه معنای عناصر زبان، به ویژه مطالعه شرایط حقیقی جملات و عبارات زبانی است. معناشناسی، همچون علم اصول که منطق و ضابطه استنباط‌های فقهی را ارائه می‌دهد، به مثابه منطق و ضابطه علم زبان‌شناسی است که با آن می‌توان از خطا در درک مدلول‌های کلام و فهم معانی کلمه‌ها و ترکیب‌های یک متن برحذر بود.^۲

البته برای معناشناسی تعاریف گوناگون دیگری نیز مطرح شده است که جمع میان آنها بسیار دشوار است. به عقیده ایزوتسو ما هنوز در زمینه معناشناسی یک علم یکنواخت

سازمان یافته در اختیار نداریم؛ همه آنچه در اختیار ماست تعدادی از نظریه‌های مختلف درباره معناست.^۳

هرچند دانش معناشناسی با مؤلفه‌های امروزی آن دانشی نوظهور است، بسیاری از مباحث پایه‌ای آن در میان مسلمانان تاریخی طولانی دارد. از آنجا که وحی اسلامی مبتنی بر کتاب است و در نتیجه مسأله رابطه میان لفظ و معنا و سهم مشیت الهی و اراده انسانی در تعیین رابطه میان لفظ و معنا در ارتباط با آن نیز مطرح است، معناشناسی در میان اندیش‌ورزان مسلمان به طور بس جدی دنبال شده و به مراحل کمال رسیده است که نظیر آن تا دوران جدید دیده نشده است.

در آغاز، متکلمان، به ویژه معتزله، بحث درباره «حجت» و رابطه میان «لفظ و معنا» را مطرح ساختند و سپس، حتی فیلسوفان مشائی به این امر پرداختند. چنان‌که ابن‌سینا در منطق اشارات بحثی درباره دلالت پیش آورد و ضرورت آن را در بحث‌های منطقی روشن ساخت. این علم در قرون اخیر به همت علمای شیعه به کمال رسید. اصول شیعه از قرن دوازدهم به بعد به مرحله عالی کمال رسیده و مباحثی در کتب متأخران در باب معناشناسی مطرح شده است که به لحاظ دقت و موشکافی و منطقی بودن بی نظیر است.^۴

از دیرباز فلاسفه و منطقیون و زبان‌شناسان به مطالعه «معنا» توجه داشته‌اند. به همین دلیل در سنت مطالعه معنا می‌توان معناشناسی را به سه شاخه عمده تقسیم کرد و سه گونه معناشناسی را از یکدیگر متمایز ساخت: معناشناسی منطقی^۵ (Logical semantics)، معناشناسی فلسفی^۶ (Philosophical semantics) و معناشناسی زبانی (Linguistic semantics). دو قسم اول از بحث ما خارج‌اند، منظور ما از معناشناسی در این نوشتار، معناشناسی زبانی است. معناشناسی زبانی بخشی از دانش زبان‌شناسی یا شاخه‌ای مستقل از آن است که معنای واژگان، جملات و متون را تحلیل می‌کند و از دیدگاه‌های مختلف، به شکلی نظام‌مند آن را مطرح می‌سازد. زمینه پیدایش معناشناسی زبانی را می‌توان در واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی و فن سخنوری یافت. در این شاخه از مطالعات زبان‌شناسی میان معناشناسی واژه، معناشناسی جمله، معناشناسی متن، یعنی نظریه‌های موضوعی، ارجاعی و محتوایی تمایز قائل می‌شوند.^۷

پیشینه معنائشناسی در باب قرآن

برای کشف و تبیین زبان نوشتاری قرآن و مفاهیم آن به دانش‌های متعددی نیاز است، که یکی از آنها معنائشناسی است. لغت‌شناسان و مفسران و اهل ادب در طول تاریخ اسلام بسیار کوشیده‌اند تا ریشه‌های واژگان، معانی حقیقی و مجازی الفاظ و وجوه و بلاغت و فصاحت، امثال، ایجاز و اطناب قرآن را در آثاری سترگ به یادگار گذارند و جنبه‌های زبان‌شناسی قرآن کریم را آشکار سازند. از این میان می‌توان به کتاب *العین خلیل بن احمد فراهیدی* (۱۷۵ ق)، *الکتاب سیبویه* (۱۸۳ ق)، *تهذیب اللغة* از هری (م ۳۷۰ ق)، *معجم مقاییس اللغة* ابن فارس (م ۳۹۵ ق)، *لسان العرب* ابن منظور (م ۷۱۱ ق) و *اساس البلاغة* زمخشری اشاره کرد. هرچند این کتاب‌ها ویژه قرآن نیستند، در آنها به وفور در باره آیات قرآن بحث شده است. کتاب‌هایی نیز مانند *معانی القرآن* فراء (۲۰۷ ق)، *مفردات و مقدمه جامع التفاسیر* راغب اصفهانی (۵۰۲ ق) به بیان معانی مفردات قرآن اختصاص یافته‌اند.

کهن‌ترین تلاش در غریب القرآن از ابن عباس است که در پاسخ به پرسش‌های نافع بن ازرق (۶۵ ق) در باره معنای واژه‌های دیریاب قرآن است که بعدها به ترتیب سوره‌های قرآن تنظیم شده است. نگاشته‌هایی هم در واکاوی دلالت‌ها یا واژگان قرآن به کمک مضامین درون‌متنی، با عنوان وجوه و نظایر، فراهم آمده است. کهن‌ترین اثری که در این زمینه به دست ما رسیده، نوشته‌ای از مقاتل بن سلیمان بلخی (۱۵۰ ق) با نام *الوجوه و النظائر فی القرآن الکریم* است که در آن، الفاظ مشترک و واجد معانی متعدد، همچون نور، هدایت، مودت و... استخراج شده است.^۸ همچنین می‌توان به *حقایق التأویل فی متشابه التنزیل* شریف رضی (۴۰۶ ق) اشاره کرد که به تفسیر آیات متشابه در پرتو محکّمات پرداخته است. دو کتاب *عکرمه* (۱۰۵ ق) و *علی بن ابی طلحه* (۱۴۳ ق)، که پیش‌تر نگاشته شده بوده‌اند، به دست ما نرسیده‌اند.^۹

تحول معنایی واژه‌ها در قرآن

یکی از مسائل مهم درباره معنای واژگان قرآن این است که آیا خداوند در قرآن برای ارائه پیام‌ها و مقاصد خود، واژه‌های عصر نزول را در همان معنای رایج و متعارف خود به کار گرفته یا اینکه آنها را در معانی جدیدی به کار برده است. در بدو امر چنین می‌نماید که قرآن برای القای معارف خود چاره‌ای جز هم‌آوایی با فهم متعارف مخاطبان و به کار بردن

الفاظ قرآن در همان معانی متداول عصر نزول نداشته است؛ لذا واژگان قرآن عیناً در همان معانی متداول در عصر نزول به کار رفته‌اند. شاهد این مدعا، هدف نزول قرآن است. قرآن برای هدایت مردم نازل شده است و برای تحقق این هدف باید حقایقی را که مردم در مسیر هدایت به آن نیاز دارند، برای ایشان تبیین کند و این مهم جز با استخدام زبان و الفاظ مشترک و همه‌فهم میسر نیست: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند» (ابراهیم: ۴). اما با تأمل بیشتر در واژگان قرآن و مقایسه معانی آنها با معانی رایج در عصر نزول، متوجه می‌شویم که قرآن تنها یک رویکرد به واژگان جامعه و عصر خویش نداشته، بلکه قرآن در مواجهه با واژگان عرب به چند شیوه عمل کرده است: برخی واژگان را در همان معنای عرفی به کار بسته است، نظیر جنت، فردوس، جن، ملائکه، حج، عمره و برخی را در معنایی وسیع‌تر به کار گرفته و موجب توسعه معنایی (Widening semantic) این دسته از واژه‌ها شده است. واژه‌های شریعت، رسول، صلاة، سجود، صیام، زکات، قرب و بُعد، نور و ظلمت، بصیرت و نابینایی، رزق، جهاد، حیات و ممات و ظلم از این قبیل‌اند. برخی واژه‌ها نیز در قرآن معنایی تازه یافته و متفاوت و متمایز از معنای رایج و متعارف آن در عصر نزول به حیات خود ادامه داده‌اند. واژگانی چون مؤمن، مسلم، کافر، منافق و فاسق از این دسته‌اند. این واژه‌ها به اصطلاح اصولی در متن قرآن، حقیقت شرعی شده‌اند.

در باب توسعه معنایی، به عنوان نمونه، قرآن برای ظلم تعریفی جامع‌تر از تعریف متعارف جامعه انسانی آن روز ارائه داده که شامل مصادیق ناشناخته جدید می‌شود، مثلاً بازداشتن از راه خدا و ایجاد انحراف در آن نیز در این تعریف ظلم و ستم قلمداد شده‌اند: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ؛ پس آوازدهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد؛ همانان که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌خواهند و آخرت را منکرند» (اعراف: ۴۴-۴۵).

قرآن حیات و ممات و نور و ظلمت را نیز به گونه‌ای تعریف کرده که فقط شامل زندگی و مرگ مادی نمی‌شود، بلکه زندگانی و مرگ معنوی را نیز دربرمی‌گیرد: «أَوْ مَنْ

كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست. این گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است» (انعام: ۱۲۲). و «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَكُوا مَذْبِرِينَ؛ البته تو مردگان [کافران مرده‌دل] را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند، نمی‌توانی برسانی» (نمل: ۸۰).

واژه «نور» در قرآن درباره حقیقتی فراتر از نور مادی و محسوس به کار رفته است؛ یعنی برای چیزی وضع شده که هم پیدا و هم پیداکننده است. از این جهت نور در قرآن درباره خداوند متعال نیز کاربرد دارد؛ یعنی حقیقتی که در ذات خود پیدا و پیداکننده همه عالم غیب و شهادت است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵). اگر این باور را بپذیریم که نور مانند بسیاری دیگر از نام‌ها به طور طبیعی از اول درباره همین نور مادی و محسوس وضع شده و بعداً معنای وسیع‌تری یافته است، چندان که مصادیق مجرد و غیرمادی را نیز شامل می‌شود، آنگاه می‌توان تحولات معنایی نور را در قرآن از قبیل «توسیع معنایی» دانست، اما اگر معتقد باشیم که این واژه‌ها از ابتدا برای روح معانی وضع شده‌اند^{۱۰} آنگاه باید بگوییم در این گونه موارد قرآن واژگان را بر مفاهیم اصلی آنها باقی گذارده و تصرفی در معنا نکرده، بلکه تنها آنها را در مصادیق تازه‌ای به کار برده است. این روح معنی مشروط به هیئت و صورت خاصی نیست، به مصداق محسوس یا معقول اختصاص ندارد و خصوصیت‌های مصداق، سهمی در محدوده مفاهیم ندارد. روح معنی یا معنای جامع می‌تواند مصادیق گوناگون طبیعی، مثالی و عقلی داشته باشد. محمدبن سلیمان تنکابنی، ملاصدرا، فیض کاشانی و عبدالله جوادی آملی در تفاسیرشان به این دیدگاه تصریح کرده‌اند.^{۱۱}

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: «اختلاف تفاسیر به اختلاف مصادیق برمی‌گردد و انس و عادت آدمیان است که در برخورد با واژگانی نظیر حیات، علم، سمع، بصر، کلام، اراده و... و نیز واژگان آسمان، زمین، لوح، قلم، عرش، کرسی و... باعث حمل آنها بر مصادیق مادی این مفاهیم می‌شود. حال آنکه اعتبار و وضع الفاظ برای معانی بیش از آنکه

ناظر به مصادیق مادی باشد، مبتنی بر خدمات و فواید آنهاست و تا آن فایده برقرار باشد، اطلاق الفاظ بر مصادیق نو بی‌اشکال و بدون مجاز خواهد بود.^{۱۲}

بر اساس همین نظریه‌های زبان‌شناختی است که مجازگویی بی‌ضابطه در بسیاری از مفاهیم قرآن راه ندارد؛ چنان‌که علامه طباطبایی «تسیح» آسمان و زمین و همه موجودات برای خداوند (اسراء: ۴۴) را حقیقی و به زبان قال می‌داند، نه مجازی و به زبان حال. به عبارت دیگر، قوام کلام همان فهماندن مقصود است، نه گفتار، و این خصوصیت در همه پدیده‌های عالم وجود دارد.^{۱۳} هم‌چنان‌که سجده کردن همه عالم امکان بر خداوند متعال (نحل: ۴۹) حقیقت سجود و خضوع و انقیاد است و در همه آفریدگان وجود دارد.^{۱۴}

به هر حال بی‌شک قرآن بسیاری از مفاهیم فکری و عقیدتی جامعه نزول قرآن را متحول ساخته و جهان‌بینی تازه‌ای درباره خدا، انسان و هستی ارائه داده است. احمدبن فارس در *الصبحی* می‌گوید: «عرب جاهلی لغات، آداب، مناسک و قربانی‌های خویش را داشت. هنگامی که خداوند اسلام را فرستاد، اوضاع دگرگون و باورهای نادرست منسوخ شد و الفاظی از معانی خود به معانی تازه نقل شد... و واژگانی چون مؤمن، مسلم، کافر و منافق پدیدار گشت».^{۱۵}

هم‌چنین، ابوهلال عسکری می‌نویسد: «بی‌شک در اسلام معنایی رخ نمود و آسمایی پدید آمد که در عصر جاهلیت معنایی دیگر داشت. سرآغاز این واژگان خود «قرآن»، «سوره»، «آیه» و «تیمم» است. خداوند فرمود: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (نساء: ۴۳)، سپس بر اثر کثرت استعمال، «مسح ویژه»، تیمم نام گرفت و خروج از طاعت خداوند، «فسق» نامیده شد، حال آنکه پیش از این مفهومش بیرون رفتن هسته خرما از پوسته آن و بیرون رفتن موش از لانه‌اش بود. نهان‌سازی کفر و اظهار ایمان، «نفاق» نام گرفت، سجده بر بت، «کفر» و سجده بر خدا، «ایمان» نامیده شد، که عرب جاهلی با این مفاهیم آشنایی نداشت».^{۱۶} سیوطی نیز در *المزهر* بر همین نکته اشاره کرده است.^{۱۷}

این بدان معناست که برای دستیابی به معنای حقیقی این واژگان در قرآن باید به معنای خاص آن واژه‌ها در عرف قرآن مراجعه کرد و صرف بررسی مدلول استعمالی و معنای قاموسی برای این مقصود کافی نیست؛ زیرا کاربردهای لغوی نمی‌تواند رساننده همه

اندیشه‌ها و معانی باشد.^{۱۸} از این‌روست که برخی تصریح می‌کنند قرآن آفریننده معنای خویش است، نه بازتاب عقل عربی یا شرایط تاریخی معین.^{۱۹}

به تعبیر احمد امین «بی‌گمان قرآن بر واژگان عرب فرود آمد و در پرتو آن می‌توان به فرهنگ عقلی و حیات اجتماعی و اقتصادی آن روزگار پی‌برد. اما واژگان، تعبیرات و معانی قرآن به‌تمامی لغت عصر جاهلیت نیست؛ چه آنکه قرآن کلماتی نو، که در میان مردمان جاهلی به کار نمی‌رفت استعمال کرد. واژه‌ها را به معانی تازه‌ای اختصاص داد، که پیش از این مطرح نبود، استعاره‌ها و مجازهایی ارائه داد، که خارج از کاربردهای جاهلی بود».^{۲۰}

با توجه به آنچه گذشت، برای معناشناسی واژه‌های قرآن کریم و رسیدن به جایگاه دقیق معنایی هر واژه، علاوه بر لغت‌شناسی و بررسی دقیق دلالت لغوی تک‌تک واژه‌ها، نیازمند بررسی نظام معنایی حاکم بر قرآن و جایگاه هریک از واژه‌ها در کل نظام معنایی و نیز ارتباط هر واژه با سایر واژگان مرتبط در متن قرآن هستیم. به عبارت دیگر، در قرآن کریم باید معناهای پراکنده در سراسر قرآن را جمع‌آوری کرده، آنها را کنار هم قرار دهیم و از این طریق به چشم‌اندازی تازه و واضح دست یابیم. برای به دست آوردن معنای دقیق یک واژه نیازمند بررسی معنای اصلی (پایه) و معنای نسبی آن در قرآن هستیم.^{۲۱} برای این منظور باید علاوه بر بهره‌گیری از قوانین مربوط به وضع و دلالت، از قرینه‌های درون‌متنی، نظیر سیاق و آهنگ سخن، تلائم مضمون و معنا، محکمت و اصول روشن‌گر قرآنی - که قرآن آنها را «ام‌الکتاب» نامیده است - و قرینه‌های برون‌متنی نقلی، نظیر زمینه‌ها و فضای نزول آیات، سنت مأثور معصوم و نیز قرینه عقلی بهره ببریم.^{۲۲}

بنابراین برای دست‌یابی به معانی واژگان قرآن باید اولاً ارتباط یک واژه با واژه دیگر در میدان معناشناختی مخصوص قرآن را از نظر دور نداریم؛ ثانیاً به ارتباط این میدان معناشناختی با نظام قرآن توجه داشته باشیم؛ ثالثاً از ارتباط واژگان نظام معنایی قرآن با نظام معناشناختی خارج از جهان‌بینی قرآن غافل نباشیم از این رو باید «ارتباط واژگان میدان معناشناختی نظام قرآنی با کل واژگان نظام عربی را از نظر دور نداریم و توجه داشته باشیم که یک واژه و یا یک میدان معناشناختی، در نظام زبان‌شناختی عربی معاصر قرآن به چه معنا بوده است و دست‌گاه معنایی قرآن آن را به چه معنا در نظر گرفته است».^{۲۳}

نگاه معناشناختی به «قرب الی‌الله»

از موضوعات مطرح در باب رابطه میان بندگان با خدای متعال، موضوع نزدیکی خداوند به انسان و نزدیک شدن بندگان به خداوند است. بسیاری از آیات قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام بیانگر این امر است که انسان می‌تواند و باید به خدا نزدیک شود و اعمالش را برای تقرب به خداوند انجام دهد. این نزدیک شدن به خداوند را می‌توان از ابعاد گوناگون، نظیر جایگاه آن در دین، تأثیر آن در زندگی دنیایی و آخرتی، راه‌های این نزدیکی، و عوامل اثرگذار در آن بررسی کرد. یکی از رویکردها به این موضوع، رویکرد معناشناختی است.

«قرب الی‌الله» از موضوعات مطرح در قرآن و سنت و به عبارت عام‌تر، در دین است. از این رو می‌توان به تحلیل معناشناختی این موضوع و تبیین رابطه آن با موضوعات مرتبط با آن، در قرآن پرداخت. در اینجا مقصود پژوهشی تحلیلی و منظم در کلمات مهم قرآن است، که با موضوع قرب مرتبطاند. همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، ما این واژه را بر اساس الگوی تحلیل معناشناختی ایزوتسو در کتاب *خدا و انسان در قرآن پی‌می‌گیریم*.

شاید در بدو امر چنین به نظر برسد که کلمات مهم مربوط به بحث قرب را جدا و معنای هر یک را در قرآن بررسی کنیم. اما این کار چندان آسان نیست؛ زیرا این کلمات و مفاهیم در قرآن به صورت جداگانه و بی‌ارتباط با دیگر مفاهیم به کار نرفته‌اند. از این رو ناچار باید شبکه‌ای از واژگان و مفاهیم را کنار هم نهیم و بکاویم، تا معنای ملموس و محسوس آنها را در این دستگاه ارتباطی به دست آوریم.

کلمات مرتبط با موضوع قرب، میان خود گروه‌های بزرگ و کوچک گوناگون می‌سازند، که این گروه‌ها نیز به طرق مختلف به هم مرتبطاند و همین ارتباط در نهایت یک سازمان و شبکه پیچیده‌ی تصویری را فراهم می‌سازد. از این رو نمی‌توان یک یا چند کلمه مرتبط با موضوع را جداگانه در نظر گرفت و نتیجه‌گیری کرد.

نکته دوم اینکه در قرآن واژه قرب توسعه‌ی معنایی و در نتیجه توسعه‌ی مصداقی یافته و از معنای قرب مادی یا تقرب از طریق مال و فرزند و بت به خداوند به تقرب از طریق ایمان به خدا و کارهای پسندیده تحول یافته است. قرب و تقرب به خدا، برای مشرکان و مردمان پیش از اسلام نیز مطرح بوده و خود قرآن نیز در چند موضع به آن اشاره دارد (زمر: ۳؛

احقاف: ۲۸)، ولی این قرب و نزدیکی غیر از آن قریبی است که خداوند برای اولیاء الله طرح می‌کند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

معنای «اصلی» و «نسبی» واژه قرب

در الگوی تحلیل معناشناختی مورد نظر ایزوتسو عناصری چند دخیل‌اند. یکی از عناصر این الگوی تحلیل معنایی، معنای «اصلی» و «نسبی» و تمایز نهادن میان آنهاست. با مراجعه به واژگان کلیدی و محوری قرآن، متوجه این نکته می‌شویم که هر کلمه جداگانه و قطع نظر از کلمات دیگر، معنای خاص خود را دارد؛ به گونه‌ای که حتی بیرون از دستگاه معناشناختی قرآن نیز این معنا را برای خود حفظ می‌کند. مثلاً کلمه «کتاب» خواه در قرآن، خواه خارج از آن، بدون ارتباط با چیز دیگر، معنای اصلی خود را دارد؛ که به چیز نوشته شده اشاره دارد. این عنصر معناشناختی ثابت را، که هر جا این کلمه به کار رود و هر کس آن را به کار ببرد پیوسته با خود دارد، معنای اصلی و بنیادین این کلمه می‌خوانند.^{۲۴}

یک کلمه علاوه بر معنای اصلی سیمای دومی هم دارد که با توجه به دستگاه معناشناختی و جهان‌بینی مربوط با آن دستگاه متفاوت است. مثلاً کلمه کتاب در دستگاه معناشناختی قرآن اولاً امری مقدس است و ثانیاً معنایش فراتر از «چیز نوشته شده» است. کتاب در این نظام دارای روحی خاص است و به سبب ارتباط با کل نظام معناشناختی قرآن معنایی دارد که خارج از این دستگاه معناشناختی چنین معنایی نخواهد داشت. در این نظام معنایی، کتاب با خدا، نبی، وحی، امت، اهل کتاب، لوح محفوظ و... مرتبط است. این ارتباط رنگ معناشناختی ویژه‌ای به کتاب می‌دهد که از آن به معنای «نسبی» تعبیر می‌شود. معنای اصلی یک کلمه ذاتی آن است و با رفتن کلمه به هر نظامی به آنجا منتقل می‌شود، اما معنای نسبی چیزی است که در نتیجه پیدا شدن وضع خاص برای یک کلمه، به معنای اصلی افزوده می‌شود و در نظام معنایی جدید با کلمات و واژگان مهم دیگر نسبت‌های گوناگون می‌یابد.^{۲۵}

معنای اصلی قرب نزدیکی مادی و کنار هم قرار گرفتن دو چیز،^{۲۶} و به عبارت دیگر کمی فاصله مکانی، زمانی و... میان دو چیز یا دو شخص است^{۲۷} و به صورت معمول هنگامی که از نزدیکی سخن به میان می‌آید، این معنا به ذهن خطور می‌کند؛ درست نقطه مقابل بُعد، که به معنای دوری مادی است. این معنا، برحسب آنکه شخص به

کار برنده آن مسلمان باشد یا غیرمسلمان، عرب باشد یا عجم، تفاوتی نمی‌کند. به علاوه، در همه زمان‌ها، از پیش از اسلام تا امروز به همین معنا بوده است. چنان‌که شواهدی در خود قرآن برای این معنا می‌توان یافت: «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود» (بقره: ۳۵) «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونَ؛ پس اگر او را نزد من نیاوردید، نه برای شما نزد من پیمانه‌ای است و نه به من نزدیک شوید» (یوسف: ۶۰)؛ «... فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ؛ و گوساله‌ای فربه [و بریان] آورد و آن را نزدیکشان برد [و] گفت: مگر نمی‌خورید؟» (ذاریات: ۲۶-۲۷).

اما این کلمه معناهای دیگری نیز دارد که معانی نسبی آن به حساب می‌آیند؛ نظیر انجام دادن و ارتکاب یک عمل و در قطب منفی ممانعت از نزدیک شدن به آن و انجام دادن آن: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...؛ و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک مشوید...» (اسراء: ۳۴)؛ و «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا...؛ و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است...» (اسراء: ۳۲)؛ همچنین نزدیکی خویشاوندی و نسبی یا سببی: «الَّذِينَ جَاءُوا نَصِيبًا مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...؛ برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان (خویشاوندان) بر جای گذاشته‌اند سهمی است و برای زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و نزدیکان (خویشاوندان) بر جای گذاشته‌اند، سهمی [خواهد بود]». (نساء: ۷) و «وَأَنْزِلْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشان نزدیکت را هشدار ده» (شعراء: ۲۱۴)؛ و «فَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ؛ پس حق خویشانت را بده» (روم: ۳۸)؛ و احاطه کامل داشتن به چیزی: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسِّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم» (ق: ۱۶).

اما این کلمه در قرآن در دامنه رابطه ویژه بنده با خداوند مسیری کاملاً خاص یافته است. این واژه در حوزه معنایی^{۲۸} ارتباط بنده با خداوند از معنای «نزدیکی مادی» تهی گشته و به معنایی نزدیک شده است که شاید بتوان از آن به تعبیر کلامی - فلسفی به «کمال رساندن استعدادهاى شدن در انسان» و «شدت یافتن وجود انسان» و «نزدیک شدن به وجود لایتنهای حضرت حق» یا «اتصاف به صفات ربوبی» یا «درک و شهود عین الربط بودن به

خداوند» و مانند آن یاد کرد. در آیاتی نظیر اینها قرب در چنین معنایی به کار رفته است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» و سبقت‌گیرندگان مقدم‌اند، آنان‌اند همان مقربان [خدا]] (واقع: ۱۱)؛ و «وَتَادِيئَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا؛ و از جانب راست طور او را ندا دادیم و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم» (مریم: ۵۲)؛ و «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى؛ و اموال و فرزندانان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند» (سبأ: ۳۷)؛ و «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم...» (زمر: ۳). در اینجا کلمه قرب ارتباط خاصی با برخی واژه‌های مهم قرآن همچون الله، اسلام، ایمان، سبقت در ایمان، و عمل صالح پیدا کرده است، که در ادامه به این ارتباط خواهیم پرداخت.

نگاهی تاریخی به واژه قرب

بررسی دگرگونی معناشناختی اصطلاحات قرآنی در دستگاه‌های غیرقرآنی باعث وضوح معنای قرآنی آنها می‌شود. برای آشکار شدن معنای اساسی و حقیقی واژگان قرآن، توجه به تاریخ پیش از اسلام و قرآن، برای منظور ما ضرورت دارد. زیرا مطالعه و پژوهش درباره یک موضوع از چند زاویه متفاوت ولی دارای ارتباط نزدیک، موجب نگرش ژرف‌تر و جامع‌تر درباره آن موضوع می‌شود.

کلمات قرب، قریب، مقرب و... در همه فرهنگ‌ها شناخته شده است و طبعاً برای جامعه پیامبر و در واقع جامعه قرآنی نیز شناخته شده بود. اما قرآن به آن، معنایی فراتر از معنای ظاهری بخشید؛ که کاملاً جنبه روحانی و معنوی داشت و آن را از معنای مادی و سطحی‌ترین جنبه زندگی بشری به سطح نگرش دینی و ارزشی انتقال داد و در واقع بار معنایی و ارزشی به آن بخشید و از نزدیکی صرف مادی، که نیاز به کمال و شرف ندارد، یا تقرب در حیطه انسانی، یا حتی الهی، اما با نگرش زمینی را به نزدیکی و تقرب معنوی، که نیاز به پیش زمینه اخلاقی، معرفتی و معنوی دارد، سوق داد.

به عبارت دیگر، قرآن مصداق دیگری برای واژه قرب مطرح ساخت که آشنای عصر نزول نبود. ترکیب تصویری این واژه همان است که بوده، ولی اکنون در تراز بلندتر رابطه

میان خدا و انسان ادای وظیفه می‌کند. قرب در اینجا صرفاً نزدیکی مادی نیست، بلکه به منزلت و شأن برتر، آن هم در نزد خداوند، تغییر چهره داده است.

قرب پیش از اسلام، اگر هم در معنای دینی و در ارتباط با خداوند به کار می‌رفت، معنا یا مصداقی بود غیر از آنچه قرآن در نظر دارد. در آنجا اولاً مشرکان بودند که خود را مقرب خدا می‌دانستند، نه اینکه خداوند آنان را مقرب خود بداند و ثانیاً ابزار قرب به خداوند از منظر آنان پرستش بت و زیادی اموال و اولاد بود: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: ۳).

دستگاه جهان‌بینی قرآن معنایی جدید به آن بخشید و مقرب را از منظر خداوند لحاظ کرد و نیز امور مقرب و ابزار قرب را از اموال و اولاد و بت‌ها به ایمان و عمل صالح و تقوی تغییر داد. هنگامی که این کلمه وارد جهان‌بینی قرآن شد و با ایمان و عمل صالح و... ارتباط پیدا کرد، معنای آن تغییر شدید یافت. قرآن با قاطعیت اعلام کرد که بت‌ها و اموال و فرزندان شما نه تنها موجب نزدیکی شما به خدا نیستند، بلکه شما را از خدا دور نیز می‌سازند: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» (سبأ: ۳۷).

چنین ترکیب و معنایی به هیچ وجه مد نظر مردمان جاهلی نبود و قرآن، نه تنها ابزار تقرب آنها را تغییر داد، بلکه حتی ابزار آنها را نکوهش و طرد کرد و رفتن به سوی برخی از این ابزارها، نظیر بت و بت‌پرستی را گناهی بزرگ به شمار آورد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء: ۴۸).

در اینجا بر اثر نفوذ وضع جهان‌بینی قرآنی، شاهد فرایند توسعه دستگاه معناشناختی به مصداقی کاملاً جدید برای قرب هستیم. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ای واحد با معنای اساسی واحد، در دو دستگاه و نظام معناشناختی متوالی، دارای چند مصداق متفاوت و ارزش متفاوت است.

جایگاه قرب در قرآن به عنوان کلمه‌ای کانونی

عنصر دیگری که در این الگوی تحلیل معنایی اهمیت ویژه‌ای دارد، «کلمه کانونی» است. «کلمه کانونی»، یک کلمه کلیدی خاص است که نماینده و محدود کننده یک حوزه تصویری و یک میدان معناشناختی نسبتاً مستقل و متمایز در درون یک کل بزرگ‌تر از واژگان است.^{۲۹}

کلمه قرب در بحث ما یک کلمه کانونی است، که عده‌ای از واژگان کلیدی دیگر اطراف آن، روی هم رفته یک حوزه تصویری را در داخل کل واژگان قرآن تشکیل می‌دهند. کلمات کلیدی پیرامون قرب یا خصوصیت مثبت دارند یا خصوصیت منفی. در جانب مثبت، برخی از کلمات کلیدی عبارت‌اند از: صراط مستقیم، اسلام، ایمان، سبقت در ایمان، طاعت، قنوت، خشوع، تضرع، صبر، صدق، إخبات (فروتی)، انس، ذکر، و حب. در جانب منفی نیز برخی از کلمات کلیدی عبارت‌ند از: ضلالت، کفر، شرک، نفاق، فسق، استغناء، طغیان، ظلم، استهزای حق، و نسیان.



برخی از آیاتی که به کلمات کلیدی جانب مثبت قرب اشاره دارند عبارت‌اند از: بقره: ۶-۷؛ واقعه: ۱۱؛ احزاب: ۳۵؛ انبیا: ۹۰؛ حج: ۳۴-۳۵؛ بقره: ۶۵؛ مائده: ۵۴.

با تدبیر در قرآن به این حقیقت می‌توان دست یافت که خداوند متعال در قرآن برای همه انسان‌ها راهی را در نظر گرفته است: «أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد (انشقاق: ۶). این آیه و مانند آن به روشنی بر این دلالت دارد که همه در مسیر سیر و سلوک به سوی خداوند هستند، اما این مسیر برای همه یکسان نیست، بلکه این مسیر به دو شعبه تقسیم می‌شود: مسیر بندگی خداوند که همان صراط مستقیم است و انسان را به قرب الهی می‌رساند و مسیر بندگی شیطان که مسیر گمراهی است و انسان را از خداوند دور می‌کند.^{۳۰}

برخی از ویژگی‌های صراط مستقیم و سالکان آن که در قطب مثبت سیر الی‌الله قرار می‌گیرند، از این قرار است:

۱. یگانه راهی که انسان را به قرب الهی می‌رساند و او را از گمراهی و شمول غضب الهی می‌رهاند، همان صراط مستقیم الهی است: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (بقره: ۶-۷).

۲. کسانی که ایمان آورده و در ایمان از دیگران سبقت گرفته‌اند، مقرب‌ترین انسان‌ها در درگاه الهی‌اند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه: ۱۱).

۳. کسانی که مراحل قرب و کمال را پی در پی پیموده‌اند، در مقابل خداوند و فرمان‌های او تسلیم و فرمانبردارند و به او ایمان آورده‌اند و فضائلی مانند راستگویی، صبر و خشوع را در خود پرورش داده‌اند، ایمان خود را به عمل آراسته‌اند، و به وفور خدا را یاد می‌کنند، خداوند در بارگاه قرب خود آنان را از مغفرت و پاداش عظیم خود بهره‌مند می‌نماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ... وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵).

۴. از ویژگی‌های بارز مقربان الهی، شتاب در انجام دادن خیرات و خواندن دائم خداوند در حال اشتیاق و خوف و نیز خضوع و خشوع در مقابل پروردگار است: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (انبیا: ۹۰) و «وَبَشِّرِ الْمُخْتَبِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (حج: ۳۴-۳۵).

۵. وقتی صفت ایمان در انسان رشد کرد، گرایش‌های او نیز متناسب با آن تغییر می‌کند. انسان مؤمن به اقتضای ایمان خود، خدا را کانون محبت خویش قرار می‌دهد و در مقابل محبوب او می‌گردد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵)، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده: ۵۴).

برخی از آیاتی که به کلمات کلیدی جانب منفی قرب اشاره دارند، عبارت‌اند از: نساء: ۱۶۷؛ فصلت: ۴۴؛ نساء: ۱۶۸-۱۶۹؛ نساء: ۱۴۵؛ یس: ۳۰؛ بقره: ۱۴؛ جاثیه: ۳۴؛ غافر: ۶۰. از آیات مزبور می‌توان این نکات را درباره کژراهه گمراهی و ویژگی‌های گمراهان به دست آورد:

۱. کافران و کسانی که مردم را از مسیر قرب الهی باز می‌دارند، بسیار گمراه و از رحمت الهی بسیار دورند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء: ۱۶۷).

۲. کافران و منافقان - با سوء اختیار خود - درهای رحمت و هدایت الهی را به روی خود بسته‌اند. آنان سخن حق را نمی‌شوند و حقیقت را نمی‌بینند. گویا از چنان مکان دوری آنان را به سوی حق فرامی‌خوانند که هیچ‌امیدی به اجابت و راه‌یابی آنان نیست: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴).

۳. کافران، ستمکاران و سرکشان - که بر کفر و عناد خود اصرار دارند - راهی به سوی قرب و رحمت الهی ندارند و سرانجام آنان دوزخ و خلود در آتش است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (نساء: ۱۶۸-۱۶۹)، «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (نساء: ۱۴۵).

۴. کسانی که قیامت و هنگامه ملاقات با خداوند را در دنیا به فراموشی سپرده و در مسیر قرب الهی گامی برنداشته‌اند، خداوند نیز آنان را در قیامت به فراموشی می‌سپارد و مشمول عفو و رحمت خویش نخواهد ساخت: «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» (جاثیه: ۳۴). «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: ۶۰).

۵. نشنیده گرفتن سخن حق و به سُخره گرفتن مؤمنان و خداپرستان از ویژگی‌های بارز کافران و منافقان است: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس: ۳۰) و «وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره: ۱۴).

بدین ترتیب با فراهم آمدن کلمات کلیدی بر محور کلمه کانونی، میدان نسبتاً مستقلی از تصورات پدید می‌آید. این دستگاه یک زیر دستگاه در داخل دستگاه تصویری بزرگ‌تر قرآن است.

تقابل معنایی قرب با برخی واژه‌ها

عنصر دیگر این الگوی معناشناختی، تقابل معنایی (Semantic opposition) است. تقابل‌های معنایی بسیاری در قرآن وجود دارد. از منظر جهان‌بینی قرآنی برخی از اموری که با یکدیگر تقابل معنایی دارند عبارت‌اند از: اسلام و کفر یا ایمان و کفر، عالم غیب و عالم شهود، هدایت و ضلالت، دنیا و آخرت. یکی از این تقابل‌های معنایی، میان مفهوم قرب و بعد

برقرار است. نسبت قرب و بُعد از نِسَب اربعه، نسبت تضایف است. این نسبت میان دو امر وجودی برقرار است که هریک از آنها بدون وجود دیگری معنی نمی‌دهد، مانند نسبت فوق و تحت و مقدم و مؤخر.^{۳۱} هریک از کلمات قُرب و بُعد، تنها با پیوند و رابطه دوطرفی می‌تواند معنا داشته باشد. مفهوم این دو کلمه به لحاظ معناشناختی بر پیوند طرفینی متکی است. به عبارت دیگر، تنها هنگامی می‌توان عنوان «مقرب» را برای انسانی در نظر گرفت که جانب بُعدی برای او مطرح باشد و بتواند از خداوند دور شود؛ همان‌گونه که به کسی دور از خدا گویند که بتواند به خدا نزدیک شود.

نقطه مقابل قُرب، بُعد است. بُعد از خدا لازمه‌اش قُرب به غیرخدا (طاغوت) است و البته قرب دارای مراتب تشکیکی است و کسی که به معنای تام و اصطلاحی مقرب نیست و در اوج مراتب قرب قرار ندارد، می‌تواند درجه پایین‌تری از قُرب را داشته باشد و این دوری می‌تواند تا حدی ادامه یابد که از شمول این مفهوم خارج شود، در واقع قرب و بعد الهی دارای نصاب و شرایطی است که می‌توان از توحید در الوهیت به عنوان حد نصاب آن یاد کرد.^{۳۲}

بنابراین هر دو حالت قُرب و بُعد می‌تواند در عبد و مؤمن باشد، هرچند این دو حالت نمی‌تواند صفت غیرمؤمن باشد؛ یعنی به محض اینکه شخص از حیطه ایمان خارج شد، مقام قرب، حتی پایین‌ترین مرتبه آن نیز در او وجود نخواهد داشت. در واقع باید بگوییم که قرب دارای حد نصاب است و حد نصاب آن اعتقاد به یگانگی خداوند در الوهیت (توحید در الوهیت) است. هرچند می‌توان مؤمنی را تصور کرد که بر اثر انجام دادن عملی ناشایست به طور موقت از خدا دور شود، اما این دوری موقت است و او را، همچون منافق و کافر، به طور کلی از خداوند دور و مشمول خلود در آتش نمی‌سازد.

در نظام و هندسه معارف قرآن، صراط مستقیم یگانه راهی است که انسان را به مقام قرب الهی می‌رساند، این، همان راه بندگی خداست که مانند روحی در کالبد دیگر راه‌ها (سُبُل) جریان دارد. هر سبیلی به اندازه بهره‌ای که از صراط مستقیم دارد، انسان را به مقام قرب الی‌الله می‌رساند و خداوند مؤمنانی را که در راه خداوند جهاد می‌کنند، به حسب استعداد و شایستگی‌هایشان پیوسته در راه‌های خود راهبری می‌کند تا آنجا که آنان را به مقام قرب خاص خود می‌رساند و در جوار رحمت خویش جای می‌دهد.^{۳۳}

رابطه دوسویه انسان با خدا

در موضوع قرب، نخستین و مهم‌ترین تقابل، ناشی از ارتباط مهم میان خدا و انسان است؛ جهان قرآنی، به لحاظ هستی‌شناختی، جهانی خدامحور است؛ یعنی خدا در مرکز هستی قرار دارد و همه موجودات، از جمله مهم‌ترین آنها یعنی انسان، آفریده و تحت سیطره و مشیت او هستند. از این منظر، هیچ چیز در جهان یارای هم‌ترازی با او نیست و یگانه موجود شایسته نام «موجود»، خداست. به همین دلیل همه موجودات در مراتب بسیار پایین‌تری از او قرار می‌گیرند. با این حال، تصریح خود قرآن به یکی از موجودات، یعنی «انسان»، این حق را به ما می‌دهد که بتوانیم برای او در میان مخلوقات الهی جایگاهی ممتاز قائل شویم و میان خدا و انسان رابطه‌ای ویژه، فراتر از رابطه خدا با سایر موجودات، ترسیم کنیم؛ زیرا در اندیشه قرآنی، سرشت انسان و وظایف و سرنوشت او، بعد از خدا، از اهمیت دوم برخوردار است. خدایی خدا و افعال و فرمان‌های او، تا حد زیادی در ارتباط با انسان و نحوه واکنش او در برابر خداوند است. این، مسئله‌ای است که با نجات و رستگاری نوع بشر سر و کار دارد و اگر نبود، بسیاری از افعال و دستورهای خداوندی تحقق نمی‌یافت.^{۳۴}

بنابراین، در موضوع قرب، شناخت دو موجود مهم و اساسی، یعنی خدا و انسان، حائز اهمیت است و این دو قطب عمده مهم‌ترین تقابل تصویری در قرآن است و در واقع جهان-بینی قرآن و به صورت کلی‌تر، دین، روی این دو محور و روابط پیرامون این دو قطب تنظیم شده است.

مهم‌ترین نام خدای متعال در قرآن، الله است و نکته درخور توجه در موضوع قرب الهی الله این است که تحلیل معناشناختی واقعی کلمه «الله»، تنها هنگامی کاملاً روشن می‌شود که بدانیم «خدای قرآن، همچون خدای فلسفه یونان، با کمال بی‌نیازی و جلال خود، تنها و معزل از نوع بشر نیست، بلکه به صورت عمیق با بشر ارتباط دارد و در کارهای او دخالت می‌کند».^{۳۵}

راه‌های تحقق قرب

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، قرب الهی در قرآن از جایگاه معنایی ویژه‌ای برخوردار است و این مفهوم در رابطه انسان با خدا شکل می‌گیرد و برای تحقق آن، راه‌های ویژه‌ای در قرآن ترسیم شده است که اکنون به برخی از آنها می‌پردازیم.

۱. توجه به رابطه وجودی خود با خدا

«در جهان‌بینی دینی، آفرینش انسان یکی از مسائل مهم است. پرسش همیشگی و پایان‌ناپذیر این است که «آدمی از کجا آمده است و منشأ هستی او چیست؟» در نگرش قرآنی و دینی، پاسخ این پرسش آن است که سرچشمه هستی انسان و بلکه همه موجودات خداوند است؛ اوست که هستی را به رایگان به انسان‌ها عطا کرده است. بنابراین از منظر جهان‌بینی قرآن، میان خدا و انسان رابطه مهم خالق و مخلوق و بخشنده هستی و دریافت‌کننده آن برقرار است»^{۳۶}. آیاتی مانند «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ» (رحمن: ۱-۳) و «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (علق: ۱-۲). بر وجود چنین رابطه‌ای تأکید می‌کند و توجه به همین رابطه تکوینی می‌تواند زمینه‌ساز توجه انسان به سایر صفات الهی - مانند علم - باشد و در نهایت مسیر قرب معنوی به خدا را هموار سازد: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ و [اگر] سخن خود را پنهان دارید یا آشکارش نمایید در حقیقت وی به راز دل‌ها آگاه است. آیا کسی که آفریده است نمی‌داند با اینکه او خود باریک‌بین آگاه است». (ملک: ۱۳-۱۴).

به گواهی قرآن مردمان جاهلی نیز خدا را آفریننده جهان و انسان می‌دانستند: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَيْقُولَنَّ اللَّهُ» (لقمان: ۲۵)، اما این بینش تأثیری در زندگی آنان نداشت؛ زیرا آنان کارگردان جهان را غیرخدا می‌دانستند و این سبب شده بود که بدون کمترین توجه به یگانه مدبّر استقلالی عالم، زندگی کنند و در عمل غیرخدا را بپرستند: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ؛ و کسانی که به جای او سرپرستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما فقط آنان را برای نزدیکی هر چه بیشتر به خدا پرستش می‌کنیم، البته خدا میان آنان در باره آنچه بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. خداوند کسانی را که دروغگو و کفرپیشه‌اند، هدایت نخواهد کرد» (زمر: ۳). به همین سبب است که قرآن پیوسته به مخاطبان هشدار می‌دهد متوجه این حقیقت باشند که علاوه بر آفرینش جهان، تدبیر عالم نیز به دست اوست و سایر پدیده‌های عالم از خود هیچ استقلالی ندارند: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ آگاه باشید که آفرینش و تدبیر تمام موجودات منحصرأً به دست اوست. خجسته است خدایی که پروردگار جهانیان

است» (اعراف: ۵۴)، «بَلْ لَّغَى الْأَمْرُ جَمِيعاً؛ بَلَكه تَدْبِيرِ عَالَمٍ يَكْسِرُه بِه دَسْتِ اَوْسْتِ» (رعد: ۳۲)، «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ؛ شَبِّ رَا بِه رُوزِ دَرْمِي اُورِدِ و رُوزِ رَا بِه شَبِّ دَرْمِي اُورِدِ و اَفْتَابِ و مَاهِ رَا تَسْخِيرِ كَرْدِه اَسْتِ [كِه] هَر يَكِ تَا هِنْگَامِي مَعِينِ رَوَانْدِ اَيْنِ اَسْتِ، خِدا پَرُورْدِگَارِ شَمَا فَرْمَانِروايِي اَز اَن اَوْسْتِ و كَسَانِي رَا كِه جَزِ اَوْ مِي خَوَانِيدِ مَالِكِ پُوسْتِ هَسْتَه خَرْمَايِي [هَم] نِيَسْتَنْد.» (فاطر: ۱۳)^{۳۷}

در اینجا خداوند به مثابه رب، دارای سلطه و قدرت مطلق است و انسان، «بنده» و فروتن و خاضع و فرمانبردار. این رابطه مستلزم آن است که انسان به عنوان بنده خداوند از کبر و غرور و سرکشی و بی‌نیازی بپرهیزد.^{۳۸}

در هندسه معرفتی قرآن، انسان عین فقر و نیاز به خداست و خداست که یگانه بی‌نیاز و غنی است و همین بی‌نیازی از یک‌سو و فقر و وابستگی محض از سوی دیگر، زمینه قرب انسان را به خدا فراهم می‌آورد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ اَي مَرْدَم، شَمَا هَمِه بِه خِدا نِيَازْمَنْدِيدِ و لِي خِدا بِي نِيَازِ و سْتُودِه [صِفَاتِ] اَسْتِ» (فاطر: ۱۵). از این رو خداوند از تمام بندگان می‌خواهد با توجه به اینکه دیگران از خود هیچ ندارند و مالکیت و تدبیر مطلق جهان هستی و انسان به دست اوست، تنها در مقابل او کرنش و خضوع کنند و با این بندگی به خدا نزدیک شوند و به آنان هشدار می‌دهد که بندگی غیرخدا (خدایان دروغین)، موجب تقرب ایشان نمی‌گردد و برای ایشان حاصلی جز تهیدستی، گمراهی و دور شدن از رحمت الهی ندارد: «فَلَوْ كُنَّا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكِ إِفْكَهُمُ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ؛ پَس چِرَا كَسَانِي كِه غَيْرِ اَز خِدا بِه مَنْزَلَه مَعْبُودَانِي بَرَايِ تَقَرُّبِ [بِه خِدا] اِخْتِيَارِ كَرْدِه بُودَنْد اَنَانِ رَا يَارِي نَكْرَدَنْد، بَلَكِه اَز دَسْتَشَانِ دَادَنْدِ و اَيْنِ بُوْدِ دَرُوعِ اَنَانِ و اَنچِه بَرْمِي بَا فَنْتَنْد.» (احقاف: ۲۸)، «قُلْ اُنْدَعُوْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَا لَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلٰى اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدَاَنَا اللّٰهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْاَرْضِ حَيْرَانَ...؛ بگو آيا به جاي خدا چيزي را بخوانيم كه نه سودي به ما مي‌رساند و نه زياني و آيا پس از اينكه خدا ما را هدايت كرده از عقیده خود بازگرديم، مانند كسي كه شيطان‌ها او را در بيابان از راه به در برده‌اند و حيران [بر جاي مانده] است.» (انعام: ۷۱).

بنابراین نقطه مقابل توجه به خدا و بندگی و طاعت او که موجب قرب الهی می‌شود، طغیان و سرکشی در برابر فرمان‌های الهی و بندگی شیطان است: أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را بپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید؛ این است راه راست، و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد، آیا نمی‌اندیشیدید؟ این است جهنمی که به شما وعده داده می‌شد» (یس: ۶۰-۶۲).

۲. توجه به آیات آفاقی

خداوند از طریق آیات تکوینی و تشریحی با انسان ارتباط برقرار می‌کند و انسان نیز به این ارتباط واکنش نشان می‌دهد. در اینجا خداوند با ارائه نشانه‌های خویش در عالم تکوین، به مثابه نماینده خوبی، عظمت و قدرت خداوند و نیز تنزیل آیات و نشانه‌های تشریحی به واسطه پیامبران، به بندگان نزدیک می‌شود و از آنان می‌خواهد که به این نزدیکی واکنش نشان دهند.^{۳۹} «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که بیندیشید» (حدید: ۱۷)، «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ؛ این [ها]ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می‌خوانیم» (جاثیه: ۶)، «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روان‌اند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن باده‌ها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعاً نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد» (بقره: ۱۶۴).

بعد از فرستادن آیات، نوبت انسان است که به آن واکنش نشان دهد. این واکنش می‌تواند به صورت تأیید یا انکار باشد. بعد از تأیید نخستین از سوی انسان، به میزان باور به این تأیید، او می‌تواند در حیطه قرب به پیش برود، یا اینکه صرفاً در همان مرحله اولیه

قرب و اسلام باقی بماند. در نقطه مقابل نیز به میزان انکار این آیات، انسان از خدا دور می‌شود. واکنش مثبت به آیات تکوینی، شکرگزاری انسان در برابر خداوند است و واکنش به آیات تشریحی، پذیرش وحی الهی و ارتباط با خداوند از پایین به جانب بالاست، که در عبادت و دعا متجلی می‌شود.

۳. توجه به آیات انفسی

از آیات و نشانه‌های دیگری که توجه به آن، مقدمه قرب الهی است، آیات و نشانه‌های الهی در فطرت آدمی است. طبق برخی آیات قرآن تمام انسان‌ها در پی مواجهه و مکالمه‌ای بی‌واسطه با خدا به گونه‌ای از معرفت فطری و حضوری درباره او دست یافته‌اند که اثر آن باقی است و هیچ عذری برای شرک به خدا و پرستش دیگران باقی نمانده است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...؛ هنگامی که خداوند تو از پشت آدمی زادگان فرزندانشان را برگرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد [و فرمود: آیا من خداوندگار شما نیستم؟ گفتند: چرا؛ شهادت دادیم] و این گواهی را گرفتیم] تا مبادا روز قیامت بگویند که ما از این مطلب غافل بودیم؛ یا بگویند که پدران ما قبلاً شرک ورزیدند و ما نسلی از پس ایشان [و دنباله‌رو آنان] بودیم؛ پس آیا ما را به سزای کار آن تبه‌کاران هلاک می‌سازی؟» (اعراف: ۱۷۲). این نوع معرفت عذربرانداز و همگانی بر نوعی از علم حضوری و فطری انسان به خدا قابل تطبیق است.^۴ توجه به فطرت خداآگاه انسان - که از آیه فطرت (روم: ۳۰) نیز برمی‌آید - و تقویت آن با التزام به دستورهای الهی می‌تواند نقش اساسی در تحقق قرب الهی در آدمی باشد.

۴. توسل به اسمای حسناى الهی

عامل دیگری که می‌تواند انسان را به مقام قرب الهی برساند، توجه به اسمای حسناى الهی و توسل به آنهاست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا؛ و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد؛ پس او را با آنها بخوانید» (اعراف: ۱۸۰). «[در قرآن] از یک سو خدای بی‌نهایت خوب، عادل، بخشنده و نیز خدای خشمناک و سخت‌گیر و منتقم مطرح است و از سوی دیگر انسان مؤمن و شاکر و خاشع و یا ناسپاس و طغیان‌کننده و مستکبر و سرکش مطرح است. در اینجا خداوند با اسمای حسناى الهی به استقبال انسان می‌آید و از او می‌خواهد که متناسب با این اسماء و صفات از خود واکنش

نشان دهد و خود را به او نزدیک سازد.^۱ برخی از اسما و صفات خداوند در این ارتباط طرفینی عبارت‌اند از: رحمان، رحیم، غفور، سمیع، بصیر، قریب، مجیب، رازق، خالق و هادی.

در اینجاست که خداوند پیش‌دستی کرده، خود را به بندگان نزدیک و این نزدیکی را نیز اعلام نموده است و از آنان خواسته که به این نزدیکی واکنش نشان دهند: «فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ؛ پس از او آمرزش بخواهید آنگاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک [و] اجابت‌کننده است» (هود: ۶۱)، «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ؛ بگو اگر گمراه شوم فقط به زیان خود گمراه شده‌ام و اگر هدایت‌یابم [این از برکت] چیزی است که پروردگارم به سویم وحی می‌کند که اوست شنوای نزدیک» (سبأ: ۵۰) و «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛ و هرگاه بندگان من از تو در باره من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس باید فرمان مرا بپذیرند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند» (بقره: ۱۸۶).

۵. کرنش در مقابل فرمانروای مطلق هستی

قرآن خدای متعال را یگانه مالکِ مدبرِ جهان هستی و تنها موجود شایسته پرستش می‌داند: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ پس ستایش از آن خداست پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان» (جاثیه: ۳۶)، «إِنَّمَا إِلَهُ الْبَشَرِ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا؛ معبود شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است» (طه: ۹۸). لازمه این جهان‌بینی آن است که چیزهای دیگر، هرگز به عنوان خدا و رب لحاظ نشوند؛ از این‌رو تنها گزینه پیش روی انسان این است که او بنده و عبدِ خدا باشد و رفتار و کرداری همچون بنده داشته باشد. از این حالت کرنش و بندگی در برابر خدای عالم که با اعتقاد به ربوبیت او همراه است، در قرآن با عنوان «عبادت» تعبیر شده است: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ؛ پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است پس او را پرست و در پرستش او شکیبا باش آیا برای او همانمی می‌شناسی» (مریم: ۶۵)؛ عبادت در قرآن از معنای

تحت‌اللفظی «خدمت کردن و بندگی» که در میان موالی و عبید در عصر نزول متداول بوده، به معنای «پرستش» تغییر یافته است و چنان‌که اشاره شد، با اعتقاد به ربوبیت موجود پرستش‌شونده همراه است.

نخستین وظیفه یک بنده، طبیعتاً خدمت کردن وفادارانه و بی‌چون و چرا به خداوندگار خویش است. اما، از آنجا که ربّ جهانیان نه تنها دارای قدرت برتر، بلکه دارای رحمت بی‌انتهاست و صرفاً خداوندگاری مسلط و قاهر نیست، این خدمت کردن و بندگی از روی میل و رضا انجام می‌پذیرد. از این‌روست که به هر میزان که معرفت شخص درباره خداوند بیشتر باشد، عملکردش در برابر خداوند بیشتر جنبه عاشقانه، و نه ادای تکلیف، به خود می‌گیرد. به همین دلیل است که قرآن برای واژگان و عباراتی که به معنای فرمانبردای محض و تسلیم و خشوع و فروتنی است، نظیر طاعت (مائده: ۹۲)، قنوت (بقره: ۱۱۶؛ احزاب: ۳۱؛ آل عمران: ۴۳)، خشوع (حدید: ۱۶؛ بقره: ۴۵؛ آل عمران: ۱۹۹) و تضرع (انعام: ۴۲ و ۴۳ و ۶۳؛ اعراف: ۵۵؛ آل عمران: ۲۰۵) اهمیت فراوان قائل است.^{۴۲}

اما مهم‌ترین مفهوم متعلق به این گروه، همان واژه «اسلام»، به معنای تسلیم بودن و «خود را به طور کامل به خواست خدا واگذار کردن» است. در اینجا تسلیم بودن بدین معناست که شخص از همه چیزهایی که برایش عزیز و گران‌بهاست، برای خدا دست می‌کشد: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ آری، هر که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس پاداش وی نزد پروردگار اوست.» (بقره: ۱۱۲)، «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است و خدا ابراهیم را دوست گرفت» (نساء: ۱۲۵).

آنچه این بندگی را به مسئله قرب پیوند می‌زند این است که اوج همین تسلیم بودن، مقام قرب است. انسان به واسطه این تسلیم محض بودن به مقام بندگی می‌رسد و اشتداد وجودی و کمال حقیقی می‌یابد و فقر محض خود به خدای متعال را با تمام وجود حس و شهود می‌کند.

نکته درخور توجه در اینجا آن است که «اسلام» نیز وقتی ثمربخش است و انسان را به مرز ایمان حقیقی می‌رساند که از معنای تحت‌اللفظی (تسلیم بودن) فراتر رود و به تسلیم

بودن در برابر دین با تمام ساختارش، به ویژه تسلیم بودن در مقابل آنچه به عنوان دین از جانب رسول گرامی اسلام صادر می شود، ارتقا یابد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا؛ ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی و دل تنگی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» (نساء: ۶۵). نکته دیگر این است که لازمه چنین تسلیمی، «اطاعت»، «خشوع»، «فروتنی» و «تضرع» است. چنین شخصی از همه خودپسندی ها و غرورها در مورد قدرت و نیروی انسانی خویش دست می کشد و در برابر خداوند کاملاً خاضع و مطیع می گردد و از سر میل و رغبت و به قصد قربت فرمان های او را اطاعت می کند و البته انسان در این اطاعت و عبادت به مقتضای بندگی ذاتی و حقیقی خود نسبت به خداوند متعال عمل کرده است: «إِن كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛ هر که در آسمان ها و زمین است، جز بنده وار به سوی [خدای] نمی آید» (مریم: ۹۳).

مراتب قرب

قرب نیز مانند ایمان، تقوا، برّ و... در قرآن دارای مراتبی است و همان گونه که ایمان از شهادت به یگانگی خداوند تا کوچک ترین عمل صالح را شامل می شود، از شهادت به یگانگی خداوند تا اوج مراتب صعود الی الله مراتبی از قرب را با خود به همراه دارد: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا؛ ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ تر و بیشتر است» (اسراء: ۲۱)، «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و برای هر یک در [نتیجه] آنچه انجام داده اند درجاتی است و تا [خدا پاداش] اعمالشان را تمام بدهد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت» (احقاف: ۱۹)، «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانش داده شده اد [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می کنید آگاه است» (مجادله: ۱۱).

یقیناً کسانی که به خدا و رسول ایمان دارند و دستوره های خدا و رسول را اطاعت

می‌کنند، دارای مراتبی از قرب‌اند. اما کسانی که قرآن در توصیف‌شان می‌فرماید، اهل سبقت در ایمان و عمل صالح‌اند، آنان مقربان واقعی هستند و در درجه‌ی اعلاّی قرب قرار دارند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعۀ: ۱۰-۱۱). البته قطعاً این مقربان نیز همه در یک رتبه قرار ندارند. اشرف این مقربان رسول خدا ﷺ و سپس اهل بیت  و بعد یاران و دوستان خاص آن حضرات‌اند.

نخستین گام برای سیر به جانب قرب الهی، پذیرش اسلام است که با شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اعظم تحقق می‌یابد. اما این تنها قرار گرفتن در سکوی میدانی است که انسان را به قرب الهی و رستگاری می‌رساند. قرآن اسلام ظاهری را برای حرکت در این مسیر ناکافی می‌داند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است» (حجرات: ۱۴). در این مرحله، فقط احکام ظاهری اسلام - مانند پاکی ظاهر و حلیت ذبیحه - بر کسانی که شهادتین را بر زبان آورند، جاری می‌شود.

مرحله‌ی بعدی باور قلبی و اعتماد درونی و به عبارت دیگر «ایمان» به خداست که مرتبه‌ای از قرب الهی را در بر دارد. کسانی که به خداوند باور دارند و این باور در جان‌شان زنده و پویاست، می‌توانند مدعی شوند که در مسیر قرب الهی قدم برمی‌دارند، اما گام برداشتن در این مسیر نیز مراحل و مراتبی دارد. قرآن کریم حتی به مؤمنان می‌فرماید این باور قلبی را مستحکم سازند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده ایمان بیاورید» (نساء: ۱۳۶). قرآن این سیر تشکیکی و پلکانی قرب الی الله را با سبقت در ایمان و کار نیک و پسندیده به پیش می‌برد: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که

از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ» (توبه: ۱۰۰).

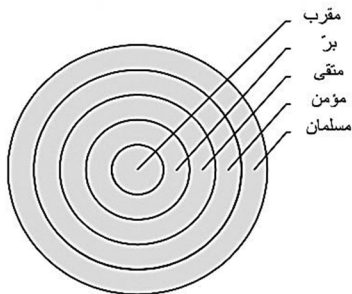
این باور (ایمان) با عمل صالح رابطه تنگاتنگی دارد و در واقع هریک از این دو مکمل و مؤید دیگری در این سیر صعودی‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ...؛ خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در پرتو ایمانشان هدایت می‌کند» (یونس: ۹)، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَيَّ رَبَّهُمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و [با فروتنی] به سوی پروردگارشان آرام یافته‌اند، آنان اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه خواهند بود» (هود: ۲۳). همچنان که در نقطه مقابل، ایمان نیاوردن به خدا و کفر به حضرت باری تعالی، انسان را در سیری نزولی از خدا دور می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا؛ بی‌تردید کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند» (نساء: ۱۶۷) و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا؛ کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، مگر راه جهنم که همیشه در آن جاودانند و این [کار] برای خدا آسان است» (نساء: ۱۶۸-۱۶۹).

گام بعدی در نزدیک شدن به خدای متعال، تحصیل ملکه تقواست: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقُوَى الْعَظِيمُ؛ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند همانان که ایمان آورده و تقوی پیشه کرده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت برای آنان بشارتی است و عده‌های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است» (یونس: ۶۲-۶۴)، «وَ لَلْآخِرَةِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ؛ قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کنند، بهتر است» (انعام: ۳۲)، «وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ و کسانی که از خدا و فرستاده او را فرمان برند و از خدا بترسند و از او پروا کنند آنان همان پیروزمندان واقعی هستند» (نور: ۵۲)، «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ؛ و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پروای الهی دارند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند مقرر می‌دارم» (اعراف: ۱۵۶).

و در نهایت برّ و احسان است که شخص را به اوج تقرب به خدای متعال می‌رساند و عالی‌ترین درجه سیر انسانی را نصیب او می‌سازد: «كُلًّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أُذْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِمَّا جَزَاءُ مَنْ تَسَنَّمِ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ؛ نه چنین است، در حقیقت کتاب نیکان در علیون است و تو چه دانی که علیون چیست؟ کتابی است نوشته‌شده، مقربان آن را مشاهده خواهند کرد. به راستی نیکوکاران در نعیم [الهی] خواهند بود، بر تخت‌ها [نشسته] می‌نگرند. از چهره‌هایشان طراوت نعمت [بهشت] را درمی‌یابی. از باده‌ای مهر شده نوشانیده شوند؛ [باده‌ای که] مهر آن مشک است و در این [نعمت‌ها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند، و ترکیبش از [چشمه] تسنیم است؛ چشمه‌ای که مقربان [خدا] از آن نوشند» (مطففین: ۱۸-۲۲).

با این بیان، از یک منظر برخی از مراتب قرب الی‌الله و سالکان آنرا می‌توان این‌گونه

ترسیم کرد: اسلام ← ایمان ← تقوی ← برّ ← خداوند



در این نمودار، بالاترین مرتبه، قرب است، سپس برّ، تقوا، ایمان و در نهایت اسلام قرار دارد. در این سلسله، اسلام نخستین مرحله برای ورود به میدان قرب الهی است و کسی که تسلیم خداوند و فرمان‌های او نیست، در این قلمرو وارد نشده است. بدین سان هر مقربّی درجه‌ای از برّ و هر باری درجه‌ای از تقوا و هر انسان متقی، درجه‌ای از ایمان را با خود دارد و انسان مؤمن نیز یقیناً اولین مرحله از اسلام را پشت سر گذاشته است؛ اما لزوماً هر مسلمانی، مؤمن و هر مؤمنی، واجد ملکه تقوا و هر انسان با تقوایی در زمره ابرار نیست، هرچند می‌تواند مراتبی از قرب را با خود داشته باشد.

گفتنی است آنچه دربارهٔ قرب الهی در اینجا مطرح شد، اصطلاحی عام است که از سطحی ترین تا عالی ترین مراتب قرب الهی را دربرمی گیرد، اما در قرآن گاهی «مقربان» بر پیشگامان در ایمان که در سخت ترین شرایط رسول گرامی اسلام را یاری کردند و با مقاومت بی نظیر خود نهال اسلام را مستحکم نمودند، اطلاق می شود که در این صورت مقربان، واجد عالی ترین مراتب قرب و قسیم اصحاب یمین و دروغگویان گمراه قرار می گیرند: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَوَعَدْنَا وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ؛ و اما اگر [او] از مقربان باشد، [در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهد بود]، و اما اگر از یاران راست باشد، از یاران راست بر تو سلام باد، و اما اگر از دروغزنان گمراه است، پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد، و [فرجامش] افتادن در آتش جهنم است» (واقعه: ۸۸-۹۴).

مراتب قرب غیرارزشی

نوعی دیگر از مرتبهٔ قرب به خداوند وجود دارد که ارزش و منزلت برای انسان به حساب نمی آید. از این منظر، خدا به همه نزدیک است و به عبارت دیگر، همه به خداوند نزدیک اند، اما این نزدیکی به گونه ای نیست که برای آنان امتیازی به حساب آید. چنان که قرآن می فرماید: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ؛ پس چرا آنگاه که [جان شما] به گلو می رسد، و در آن هنگام خود نظاره کنید، و ما به آن [محتضر] از شما نزدیک تریم ولی نمی بینید» (واقعه: ۸۳-۸۵).

در اینجا خداوند همچنان که به مؤمن نزدیک است، به کافر هم نزدیک است و همه در برابر او برابرند.

مراتب بُعد

بُعد نیز، همچون قرب، مراتبی دارد و برخی در مقایسه با دیگران از خداوند دورترند. در یک چینش قرآنی، مراتب بُعد را می توان این گونه بیان کرد: ظلم، فسق، نفاق، کفر.

کفر → نفاق → فسق → ظلم → خدا

با تحلیل معناشناختی کارکرد انسان‌های دور از خدا، نظیر فاسقان، ظالمان و کافران، بهتر می‌توان به معنای مقابل آنها، یعنی ایمان، تقوا و قرب پی برد. یعنی در تقابل مفهومی میان فاسق و کافر با مؤمن و مقرب و مشاهده افعال و صفات هر یک، می‌توان افعال و افکار مقابل را به دیگری نسبت داد. مؤمن کسی است که کار فاسق را انجام نمی‌دهد و مقرب کسی است که کار کافر و فاسق و ظالم را انجام نمی‌دهد.

البته تبیین جایگاه دقیق هر یک از مراتب در قطب منفی نیز به ارائه آیات، تبیین معنای آنها و مقایسه آنها با یکدیگر نیاز دارد که مجال دیگری را می‌طلبد.

رابطه قرب با آرامش

از منظر قرآن میان قرب و آرامش و شادی از یک سو و میان بُعد و اضطراب و خوف و حزن رابطه‌ای معنادار وجود دارد. از منظر قرآن، امکان ندارد انسان مقرب خداوند باشد و دارای آرامش و اطمینان و شادی نباشد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد؛ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد» (رعد: ۲۸)، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان آورند و کار نیکو کنند، پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد» (مائده: ۶۹)، «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ پس کسانی که از خدا پروا کنند و به صلاح گرایند، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند» (اعراف: ۳۵)، «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ آگاه باشید که بر اولیای الهی نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند، آنان که ایمان آورده و تقوی پیشه کرده‌اند» (یونس: ۶۲). و نیز امکان ندارد کسی مطرود خدا و از او دور باشد و به آرامش حقیقی برسد: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ و هر کس از یاد من روی گرداند قطعاً برای وی زندگی تنگی خواهد بود و روز قیامت نابینا محسورش می‌کنیم» (طه: ۱۲۴).

نتیجه‌گیری

نگاه معناشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان متن، یکی از راه‌های دست‌یابی به دقایق معنا و پی بردن به مقصود اصلی گوینده است. این نوع نگاه، به طور خاص در قرآن - که

به باور مسلمانان عین سخن خداوند و معجزه الهی است و از سطوح معنایی متعددی برخوردار است - به دلیل اهمیت پیام و نقش آن در تأمین سعادت جاودانه بشر اهمیتی مضاعف می‌یابد.

بررسی معناشناختی مفردات قرآن به طور عام و به صورت موردی و نمونه‌ای نشان می‌دهد که قرآن در مواجهه با واژگان عرب به شیوه‌های گوناگون عمل کرده است: برخی واژه‌ها را در همان معنای عرفی و متداول به کار برده است، برخی را در معنایی وسیع‌تر یا محدودتر به کار گرفته، برخی را نیز در معنایی تازه و متفاوت از معنای رایج در عصر نزول به کار بسته است. برای رسیدن به جایگاه دقیق معنایی هر واژه، علاوه بر لغت‌شناسی و بررسی دقیق مدلول استعمالی تک‌تک واژه‌ها، به بررسی نظام معنایی حاکم بر قرآن و جایگاه هریک از واژه‌ها در کل نظام معنایی و نیز ارتباط هر واژه با سایر واژگان مرتبط در متن قرآن نیازمندیم. با بررسی واژه قرب در قرآن با این نگاه می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. بررسی معناشناختی نشان می‌دهد که واژه قرب در قرآن توسعه معنایی و در نتیجه توسعه مصداقی یافته و از معنای قرب مادی یا تقرب از طریق مال و فرزند و بت به خداوند، به معنای تقرب از طریق ایمان به خدا و کارهای پسندیده تحول یافته است.
۲. واژه قرب در قرآن در حوزه معنایی رابطه ویژه بنده با خداوند مسیری کاملاً خاص پیدا کرده است. این واژه از معنای متداول «نزدیکی مادی» انحراف یافته و به معنایی نزدیک شده است که شاید بتوان از آن به تعبیر کلامی - فلسفی «به کمال رساندن استعدادهاى شدن در انسان» و «شدت یافتن وجود انسان» و «نزدیک شدن به وجود لایتناهی حضرت حق» یا «اتصاف به صفات ربوبی» یا «درک و شهود عین الربط به خداوند بودن» و مانند آن یاد کرد.
۳. در هندسه معارف قرآن، صراط مستقیم یگانه راهی است که انسان را به مقام قرب الهی می‌رساند. این راه همان راه بندگی خداست که مانند روحی در کالبد دیگر راه‌ها (سبیل) جریان دارد. هر سبیلی به اندازه بهره‌ای که حقیقتاً از صراط مستقیم دارد، انسان را به مقام قرب الی‌الله می‌رساند.

۴. طبق آیات قرآن، انسان می‌تواند از طریق توجه به رابطه وجودی خود با خدا، توجه به آیات آفاقی و انفسی و توسل به اسمای حسناى الهی، کرنش و بندگی در مقابل فرمانروای مطلق هستی، به مراتبی از قرب نائل آید.
۵. گام گذاردن در میدان قرب الهی با اسلام شروع می‌شود و بنده با سیر در مراتب ایمان، تقوا و برّ منزل به منزل مراحل قرب الهی را می‌پیماید.
۶. کسانی که در زمان رسول اکرم ﷺ در اسلام و ایمان بر دیگران پیشی گرفتند و در سخت‌ترین شرایط با مجاهدات خود از نهال اسلام محافظت کردند، به مراتب بالایی از قرب الهی نایل شدند.
۷. بررسی آیات نشان می‌دهد که میان قرب و آرامش و شادی از یکسو و میان بُعد و احساس اضطراب و خوف و حزن رابطه‌ای معنادار وجود دارد. از منظر قرآن، انسان مؤمن با ذکر و یاد پیوسته الهی، مقرب درگاه الهی می‌شود و به آرامش، اطمینان و نوعی شادی متعالی و پایدار دست می‌یابد.

1 . Toshihiko Izutsu

۲. ر.ک: منصور اختیار، معناشناسی، ص ۱۲۷.
۳. توشی‌هیکو ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، ص ۲.
۴. منصور اختیار، همان، ص یک و دو.
۵. این نوع از معناشناسی بخشی از منطق ریاضی فرگه، تارسکی و گودل است که زبان را ابزاری برای صحبت در باره جهان خارج از زبان در نظر می‌گیرد. در این نوع معناشناسی سعی بر آن است تا صحت و سقم جملات زبان را با توجه به موقعیت جهان خارج، تعیین نماید. و با استفاده از نظریه مطابقت (corresponding theory) و با آگاهی از شرایط و بافت موقعیتی، میزان مطابقت یک پاره گفتار را با جهان خارج دریابد. (کوروش صفوی، درآمدی بر معناشناسی، ص ۲۸-۲۷).
۶. معنا شناسی فلسفی بخشی از فلسفه زبان را تشکیل می‌دهد. این گونه از معنا شناسی پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و براساس منابع موجود به چهار قرن قبل از میلاد و آراء افلاطون در رساله‌های کراتیلوس و لاکس باز می‌گردد. (فرانک پالمر، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کوروش صفوی، ص ۲۷).
۷. بورشه، زبان‌شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)، ترجمه کوروش صفوی، ص ۲۱۲.
۸. ر.ک: سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، نوع ۳۹ (فی معرفة الوجوه و النظائر)؛ پل نويا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۸۹.
۹. محمدبن یوسف کرمانی، صحیح البخاری بشرح الکرمانی، ص ۱۲۲.
۱۰. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰ و ج ۱۷، ص ۷.
۱۱. محمد بن سلیمان التتکابی، توشیح التفسیر فی قواعد التفسیر و التأویل، ص ۳۳؛ صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۷-۶۸؛ جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۲۲۸.
۱۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱، ص ۹-۱۱.
۱۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.
۱۴. همان، ج ۱۲، ص ۲۶۵-۲۶۶.
۱۵. احمد ابن فارس الصاحبی، ص ۳۵-۳۶ نقل از عوده، التطور الدلالی بین لغة الشعر الجاهلی و لغة القرآن الکریم، ص ۲۳.
۱۶. احمد ابن فارس، الصاحبی، ص ۴۴-۴۵ نقل از عوده، پیشین، ص ۲۲.
۱۷. جلال‌الدین سیوطی، المزهرة فی علوم اللغة و آدابها، ج ۱، ص ۳۰۱.
۱۸. ر.ک: محمدباقر سعیدی روشن، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، ص ۲۳۷.
۱۹. مصطفی ناصف، نظریة المعنی فی النقد العربی، ص ۱۸۳.
۲۰. محمدباقر سعیدی روشن، پیشین، ص ۲۳۷، نقل از احمد امین، فجر الاسلام، ص ۵۳.
۲۱. در ادامه هنگام بررسی معناشناختی «قرب الی الله» به تعریف معنای اصلی و نسبی اشاره خواهیم کرد.
۲۲. ر.ک: همان، ص ۴۰۴-۴۲۰.
۲۳. ایزوتسو توشی‌هیکو، پیشین، ص ۲۲.
۲۴. ایزوتسو توشی‌هیکو، پیشین، ص ۱۴.
۲۵. ر.ک: همان، ص ۱۴، ۱۵.
۲۶. احمدبن‌احمد قیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر؛ ابن منظور، لسان العرب، ماده قرب.
۲۷. محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲۸. یکی از موضوعات مهم در معناشناسی مسأله حوزه معنایی (Semantic fields) است. اشتراک در یک شرط لازم، سبب طبقه‌بندی واژه‌ها در یک حوزه معنایی می‌گردد؛ برای مثال واژه‌های صلوة، زکوة، حج و جهاد همه در این جهت مشترکند که از فروع عبادات به حساب می‌آیند؛ از این جهت می‌توان آنها را در «حوزه معنایی عبادات» جای داد؛ ولی مثلاً واژه «کفر» به دلیل نداشتن چنین ویژگی در این حوزه معنایی خاص جای ندارد. اعضای یک حوزه معنایی، واحدهای یک نظام معنایی را تشکیل می‌دهند؛ چنین واحدهایی به دلیل ویژگی مشترکشان هم‌حوزه به حساب می‌آیند. (ر.ک: کورش صفوی، درآمدهای بر معناشناسی، ص ۱۸۹ - ۱۹۰)
۲۹. ایزوتسو توشی‌هیکو، پیشین، ص ۲۸.
۳۰. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸.
۳۱. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۸.
۳۲. محمدتقی مصباح‌یزدی، معارف قرآن، ج ۱ - ۳، ص ۵۴.
۳۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰-۳۵.
۳۴. ر.ک: ایزوتسو توشی‌هیکو، پیشین، ص ۹۱، ۹۲، ۱۱۹.
۳۵. همان، ص ۱۱۹.
۳۶. همان، ص ۱۵۱.
۳۷. ر.ک: محمدتقی مصباح‌یزدی، پیشین، ص ۵۲-۵۳.
۳۸. ایزوتسو توشی‌هیکو، پیشین، ص ۹۴.
۳۹. همان، ص ۱۶۸.
۴۰. ر.ک: مصباح‌یزدی، پیشین، ص ۳۹.
۴۱. ایزوتسو، پیشین، ص ۲۹۸.
۴۲. همان، ص ۲۲۵.

منابع

- ابن فارس، احمد، *الصاحبی*، قاهره، المكتبة السلفية، ۱۹۱۰ م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۳۰۰ ق.
- احمدی، بابک، *ساختار و تأویل متن*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- اختیار، منصور، *معناشناسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- القیومی، أحمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون، ۲۰۰۱ م.
- امین، احمد، *فجر الاسلام*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۷۵ م.
- ایزوتسو، توشی هیکو، *خدا و انسان در قرآن*، تهران، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- _____، *ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، قلم، ۱۳۶۰.
- _____، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- بورشه و دیگران، *زبان‌شناسی و ادبیات* (تاریخچه چند اصطلاح)، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.
- تکابنی، محمدبن سلیمان، *توشیح التفسیر فی قواعد التفسیر و التأویل*، تحقیق شیخ جعفر سعید الجیلانی، قم، کتاب سعدی، ۱۴۱۱ ق.
- پالمر، فرانک رابرت، *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کورش صفوی، نشر مرکز، ۱۳۶۶.
- جان تی، واترمن، *سیری در زبان‌شناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، حبیبی، ۱۳۴۷.
- جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم در تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
- حسب‌الله، علی، *اصول التشريع الاسلامی*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۶ م.
- روبینز، ار. جی، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، نشر، ۱۳۷۰.
- سعیدی روشن، محمدباقر، *تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.
- سیوطی، جلال‌الدین، *المزهر فی علوم اللغة و آدابها*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
- _____، *الاتقان فی علوم القرآن*، قم، بیدار، بی‌تا.
- صدرالدین شیرازی، محمد، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، قم، بیدار، ۱۳۶۶ ش.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۳ م.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، نجف، مكتبة الامین، ۱۳۸۳ ق.
- عودة، خلیل عودة، *التطور الدلالي بین لغة الشعر الجاهلی و لغة القرآن الکریم*، اردن، مكتبة المنار، ۱۴۰۵ ق.
- فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱، ۱۳۹۹ ق.
- کرمانی، محمدبن یوسف، *صحيح البخاری بشرح الکرمانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۱ ق.
- ناصف، مصطفی، *نظریة المعنی فی النقد العربی*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- نویا، پل، *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، دانشگاهی، ۱۳۷۳.

مشکوٰۃ الدینی، مهدی، *سیر زبان‌شناسی*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳.

مصباح یزدی، محمدتقی، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۸.

مظفر، محمدرضا، *المنطق*، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۸۰ م.

مطهری، مرتضی، *آشنایی با قرآن*، قم، صدرا، ۱۳۷۰.